

فروغ فرخزاد؛ شاعر عاطفه و شکست

عباس باقی‌نژاد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ارومیه

چکیده

فروغ فرخزاد، شاعری عاطفی و نخستین زنی است که از عواطف زنانه خود در شعر فارسی سخن گفته است. عاطفه با ابعاد و عناصر مختلف شعر فروغ درآمیخته و آن را از ظرفیتی تازه و بی‌سابقه برخوردار ساخته است. او در شعر، از حساسیت و قابلیت‌های زنانه خود، کمال بهره را برده و از این طریق، به نگرش شاعرانه و زبانی ویژه دست یافته است. فرخزاد، مایه و سرمایه‌های شعر خود را از واقعیات و تجربه‌های زنانه در زندگی می‌گیرد. او توانسته است احوال، عواطف و سرنوشت خود را به عنوان یک زن، با سرگذشت همه زنان سرزمین خویش به یگانگی برساند. فروغ در مدت زمانی کوتاه و بعد از سه اثر نخستین خود - *اسیر، عصیان و دیوار* - توانست نگرش و عواطف خویش را عمق و توسعه بخشد و به جایگاه شاعری بزرگ، با آرمان‌های انسانی دست یابد. فروغ در مقام یک منتقد اجتماعی نیز - که شعری معترض و در عین حال عاطفی سروده است - قرار دارد. انسان در شعر او، ناخواسته، شخصیت و موجودیتی زنانه می‌یابد و با احساسات، آرزوها و رفتارهایی زنانه ظاهر می‌شود. شعر فروغ، دنیایی ملموس و عاطفی است که جسارت، صراحت و صمیمیتی خاص را در خود جای داده است.

در این مقال، تجلی عاطفه و مظاهر زنانگی در شعر فرخزاد، با ذکر اشعاری از او، بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: عاطفه زنانه و مادرانه، عشق، شکست، نوستالژی کودکی، صمیمیت.

مقدمه

عاطفه عنصری اساسی در شعر و یکی از عوامل تأثیرگذاری آن بر مخاطب است. موجودیت هنری هر شعری با عاطفه موجود در آن، پیوستگی نزدیک دارد. عاطفه را می‌توان جوهره ذاتی هنر دانست که آن را از دیگر بیان‌ها متمایز می‌سازد. به‌طور کلی، «هنر پیوندی است بین احساس‌ها و زبان احساس‌ها ... خاصیت ویژه هنر، همین ارتباط غیرقابل گسست آن با احساسات است ...» (صادقی ۱۳۳۵ : ۷۴).

احساسات موجود در هر شعر اصیل، پیوندی طبیعی با قالب خود، و جایگاهی مناسب در چهارچوب شعر می‌یابد و به‌خوبی قادر است دارایی‌های دیگر شعر را از آن خود کند. داشته‌های مختلف هر شعری - اعم از خیال، موسیقی، تفکر و مفهوم - با عاطفه آن گره می‌خورد و در تار و پود آن می‌آمیزد. در آثار شعری نمی‌توان شکل و ماهیت یکسانی برای عواطف و چگونگی بروز آن، قائل شد.

ویژگی‌های عاطفی مختلفی را در افراد انسانی، می‌توان سراغ گرفت که خاستگاه‌های متفاوتی دارند و نیز به اشکال گوناگونی بروز می‌کنند. عواطف انسان‌ها، در شرایط خاص و تحت الزامات ویژه‌ای شکل می‌گیرد. بین عاطفه شعری و ویژگی‌های عاطفی شاعر، ارتباطی مستقیم وجود دارد. شاعران مختلف که هر کدام محصول دنیا، تفکر و فرهنگ و تربیت خاصی هستند، عواطف متفاوتی را در خود پدید آورده‌اند؛ عواطفی که از جهات مختلف با زندگی و روحیه و تجربه‌های آنان مناسبت و پیوند دارد و از عواملی که احوال و زندگی انسان را دستخوش تغییر می‌کند، تأثیر می‌پذیرد و متحول می‌شود و ماهیتی متناسب با زمینه‌های خود به‌دست می‌آورد.

برای احساسات و عواطف هنرمندان و شاعران، انواع و اشکال مختلفی را می‌توان قائل شد که هر نوع و شکلی از آن، تحت تأثیر شرایط و احوال ویژه‌ای به‌وجود می‌آید و متأثر از عوامل پدیدآورنده خود، صورت پایدار و ناپایدار به خود می‌پذیرد. شرایط سنی و نیز احوال و مشخصه‌های تاریخی هر دوره، زمینه شکل‌گیری عواطف خاصی را فراهم کرده و امکان تجلی گونه یا گونه‌های ویژه‌ای از آن را سبب شده است. تجلی عاطفه در هنر، به‌خصوص در شعر، به شکل یا نوعی از آن محدود نیست. اشکال و انواع متفاوت شعری، مَحْمِلِ گونه‌های مختلف عاطفه‌اند. ساختارهای متعدد و متنوع شعری، هر یک، استعداد نمایش شکلی از عاطفه را در خود دارند که ساختارهای دیگر فاقد آن هستند. این تصور که تنها مجال تظاهرات عاطفی شاعر، اشعار غنایی و شعرهایی است که مضمون عشقی دارند، تصوری منطقی نیست. چنین اشعاری، فقط نوعی خاص از عاطفه هنرمند را نشان می‌دهند و انواع دیگر شعر، عرصه نمایش اشکال دیگری از احساس و عاطفه هستند.

آنچه به صورت عاطفه در آثار شعری دیده می‌شود، در واقع، سرمایه‌های عاطفی مخاطبان نیز به شمار می‌آید. هر شعری، واسطه‌ای میان دنیای درون شاعر و عوالم پنهان مخاطب است. خوانندگان شعر، گیرنده و تأثیرپذیرنده احساس و عاطفه جاری در شعر هستند. آنان، احساسات و آمال خود را به‌نوعی در شعر جست‌وجو می‌کنند؛ و چنانچه بین خود و اثر شعری اشتراکی عاطفی بیابند، از آن به وجد می‌آیند و لذتی هنری به‌دست می‌آورند. رسالت هنر، زمانی به مقصود خود می‌رسد که بتواند در مخاطب نفوذ کند و در او جاری شود. شعر، پیش از آفریده شدن، مراحل را می‌پیماید و پس از رویارویی خواننده با آن، روندی دیگر را طی می‌کند. گفته شده:

... سه زمان در سرگذشت یک شعر وجود دارد: زمان تجربه شاعرانه که دوره شاعر است ... سپس زمان تولد اثر فرا می‌رسد؛ یعنی زمانی که شعر به روی کاغذ می‌آید ... و سرانجام زمان خواننده فرا می‌رسد؛ لحظه‌ای که شعر دوباره جان می‌گیرد و تنها پیامی را می‌رساند، بلکه وجدانی را بارور می‌کند ... (گابریل گرو ۱۳۷۲)

شعر همراه با دیگر تأثیرات خود، واکنش‌های عاطفی را نیز در خواننده شکل می‌دهد؛ واکنش‌هایی که پیش از خواننده شدن شعر، بروز آنها در خواننده میسر نبود. دیدگاه‌های مختلف شعری، تعبیرهای متفاوتی از این واکنش دارند؛ برای مثال، در دیدگاه زیبایی‌شناسانه، تأثیری عاطفی تعبیر می‌شود. سارتر می‌گوید:

... هر اثر ادبی، متضمن تصویری است از خواننده‌ای که مخاطب آن است ... (سارتر ۱۳۵۵ : ۸۸)

هنرمند می‌خواهد «به خوانندگانش نوعی احساس عاطفی بدهد که در عرف به زیبایی موسوم است ... هرگاه این احساس عاطفی بروز کند، دلیل بر این است که اثر هنری به اتمام رسیده است ...» (همان). شاعران برای ترویج علاقه و احساسات خویش و ایجاد عواطفی مشترک میان انسان‌های جامعه خود تلاش می‌کنند. بخشی از تعلقات روحی و اشتراک عاطفی انسان‌ها، آفریده شاعران است. انسان‌های هر اقلیم و فرهنگی، آموزه‌های عاطفی معینی را از شاعران خود می‌گیرند. شاعران توانسته‌اند بر احساسات جوامع خود تأثیر بگذارند و در شکل دادن به آمال و عواطف مشترک بین مخاطبان خویش، نقشی مؤثر ایفا کنند. احساسات عمومی هر ملت و اجتماعی، کمابیش، محصول تجلیات عاطفی شاعران و هنرمندان آن ملت، در حوزه آثار هنری است.

تجلی عاطفه در شعر فارسی

شعر فارسی با آثار ممتاز و متنوعی که در گنجینه خود دارد، سهم ویژه‌ای در پردازش ذهن و تعلقات عاطفی مردم این دیار داشته است. بخشی از تمایلات مشترک ایرانی که در هر فردی از افراد متعلق به تاریخ و فرهنگ این سرزمین وجود دارد، به پشتوانه شعر فارسی و شاهکارهای بی‌بدیل آن پدید آمده و پایدار مانده است. میان تاریخ زندگی انسان و عواطف انسانی، پیوندی نزدیک وجود دارد. با نگاهی به سیر عاطفه در شعر فارسی از گذشته تاکنون و تأملی در حوادث و احوال تاریخی، می‌توان پیوند این دو را با هم نشان داد. ظهور عواطف در شعر هر دوره، از جهات مختلف، با شرایط اجتماعی و تاریخی آن دوره پیوند دارد. این روند، تا روزگار ما تداوم داشته و ادامه آن در شعر امروز و شاعران معاصر قابل پیگیری و جست‌وجو است.

شعر امروز، در کنار دیگر تفاوت‌های خود با شعر گذشته فارسی، از نظر عاطفی نیز ابعاد تازه و متفاوتی به خود پذیرفته و راهی دیگر پیموده است. احساسات و حالات تازه‌ای از عواطف انسانی را می‌توان در آثار شاعران امروز مشاهده کرد که در شعر کلاسیک به چشم نمی‌خورد. شرایط عصر حاضر و روابط و مناسبات پیچیده حاکم بر آن، به پیدایش حالات روحی متفاوت در انسان‌ها منجر و تجلی دیگری از عواطف و احساس‌های انسانی را در حوزه شعر سبب شده است. شعر معاصر با تأملی دیگرگونه در انسان و کشف زوایای تازه‌ای از روح، شخصیت و وجود آدمی، توانسته است به نگاه انسانی ویژه‌ای دست یابد و ابعاد ناشناخته‌ای از دنیای انسان را شناسایی کند. بعد انسانی شعر معاصر، به واسطه زندگی شاعران آن، در دنیایی از هر نظر متفاوت با گذشته، حالت و مشخصاتی دیگر به خود پذیرفته که شعر کلاسیک فارسی، فاقد آن بوده است. شعر امروز به ساحت فکری، خیالی و عاطفی تازه‌ای دست یافته است که در آن، انسان امروز با نشانه‌ها و مشخصات ویژه‌ای که دارد، نشان داده شده است. ابعاد مختلف روح و شخصیت انسان این روزگار، در شعر شاعران معاصر به نمایش درآمده است. این امر، ضرورتی تاریخی و نیز نتیجه نوجویی و حرکت شاعران امروز در مسیرهای تازه و دقت آنها در ابعاد مختلف اندیشه و روان انسان امروز است. عمق و ظرفیت نوآوری نیمایوشیخ و خلاقیت او، در این جهش و توسعه شعری، بی‌تأثیر نبوده است. نیما با درکی منطقی از زمانه خود، توانست مجالی برای نمود تفاوت‌های انسانی در شعر بیافریند. از همین جا است که شاعران بزرگ معاصر، هر کدام اشعاری متفاوت از دیگری سرودند؛ اگرچه همگی از یک سرچشمه آب خوردند. از اصالت‌های کاری نیما، این است که توانسته در یک مقطع زمانی معین و در دوره‌ای کوتاه، شاعرانی کاملاً متفاوت تربیت کند و عرصه شعر را به مجالی برای ظهور تفاوت‌های انسانی بدل سازد.

شگفت‌انگیزترین شاعر

فروغ فرخزاد را «شگفت‌انگیزترین شاعر زبان فارسی» (شمس لنگرودی ۱۳۷۸ : ۱۷۳) نامیده‌اند. او یکی از شاعرانی است که پس از نیما و تحت تربیت آموزه‌های او توانست با دیدی تازه به انسان بنگرد و در شعر خود، تصویری دیگرگونه از انسان ارائه دهد. وی شعر فارسی را با احساسات و عواطف بی‌سابقه‌ای آشتی داده است. فروغ، شاعری

است که توانست بین عواطف زنانه خود و احساسات ناگفته زنان در جامعه خویش، پیوندی عمیق ایجاد کند. او شاعری است با احساسات زنانه امروزی، که شعرش با عاطفه زنانه اش سخت گره خورده است. عاطفه در شعر فرخزاد وجهی پررنگ دارد. به قولی: «دنیای شعر او را از شیرۀ احساسی شفاف ساخته‌اند که به نازکی می‌لرزد» (صادقی ۱۳۳۵: ۷۴). زن بودن فروغ، ظرفیت احساسی وسیعی در او ایجاد کرده و او را در رسیدن به ذهنیت و نگرشی عاطفی یاری داده است. تمامی نشانه‌ها و عناصر شعر فروغ، با این نگرش عاطفی آمیزش یافته است. فروغ از ظرفیت زنانگی خویش، کمال بهره را برده و از آن به‌عنوان ابزار و اسبابی برای نوآوری استفاده کرده است. او شاعری نواندیش و نوجو است. خلاقیت کم‌نظیری در وی هست که به واسطه آن، زنانگی را با ذهنیت شعری، آمیزشی طبیعی بخشیده است. او نخستین زنی است که با سرمایه‌های زنانه در شعر ظاهر می‌شود. فروغ در پدید آوردن شعر زنانه فارسی، نقشی مهم داشته است. جنبه‌های عاطفی شعر فروغ، از جهات مختلف قابل بررسی است. شرایط زندگی و احوال روحی فرخزاد در هر دوره از حیات وی، شکل خاصی از احساسات و عواطف را برای او رقم زده است.

من ز شرم شکوفه لبریزم

فرخزاد، از معدود شاعران زن ایرانی است که توانسته زن بودن خود را در شعر حفظ کند و در سایه ذهنیت مردانه، آن را از دست ندهد. در سرزمین ما، از دیرباز، گرایش‌های مردانه بر تفکر و نگرش زنانه سایه و غلبه داشته است. شرایط روانی حاکم بر اذهان و اندیشه‌ها، در طول تاریخ، زن را از زن ماندن، در عرصه‌های هنری، محروم ساخته است. شاعران زن فارسی، به‌طور ناخودآگاه و متأثر از تربیت تاریخی خویش، از نشان دادن احساسات زنانه خودداری کرده‌اند. شعر فارسی تا پیش از فروغ، هیچ‌گاه نتوانسته است از عواطف واقعی و اصیل زنانه سخنی بگوید. فروغ، اولین کسی است که در کسوت زن، بدون مردنمایی، به عرصه شعر روی آورد. زنان پیش از او نتوانسته بودند احساسات و آمال خویش را - نه تنها در شعر مردان - بلکه حتی در آثار شعری زنان، جست‌وجو کنند. زنان شاعر، همواره در اسارت ذهنیتی مردانه بوده و همچون مردان اندیشیده و آرزو کرده‌اند. تکرار این روند باعث شده بود زنان در جامعه ما، خصوصیات زنانه خود را فراموش کنند یا آن را در سایه آمال مردانه ببینند؛ که این امر، روح زن ایرانی را همیشه با احساسی از تعارض آمیخته و وی را از داشتن خصوصیات حقیقی خویش محروم ساخته است. تربیت دوگانه نیمی مردانه و نیمی زنانه، بیگانگی زنان را با عواطف اصیل خود سبب شده است. نقش فرخزاد، نقشی تاریخی و بااهمیت در این زمینه است. شعر او، پاسخی است تاریخی به نیاز فطری زنان و عواطف زنانه آنان. او غیر از شاعری، رسالتی تاریخی را نیز ادا کرده است. زنان با شعر فروغ، برای نخستین بار توانستند فاصله عمیقی را که میان آنان و اصالت زنانه آنان بود، از میان رفته ببینند.

کار فروغ، حرکت و عصیان غافلگیرانه بود؛ و حتی خود زنان را شگفت زده کرد. زنان در ابتدا با ناباوری در او نگرستند. آنان متأثر از تربیت تاریخی و غیرزنانه خود، نمی‌توانستند دیدگاه و اعتقاد فرخزاد را درباره خود به راحتی بپذیرند؛ و مدت‌ها طول کشید تا به این پذیرش برسند. تا پیش از فروغ، کسی در عرصه شعر فارسی نتوانسته بود از زن و دنیا و عواطف سرکوب‌شده زنان سخن بگوید. او در این راه، بسیار بی‌پروا بود؛ که البته در این بی‌پروایی، گاه راه افراط نیز پیموده است. سخن گفتن او از برخی امور که در سنت شعری زبان فارسی معمول نبوده، وی را در برابر اتهام‌ها و انتقادهای بسیاری قرار داده است. در این باره، یکی از مدافعان فروغ، زمانی در دفاع از او گفته است:

در ادبیات کلاسیک ایران، چه بسا شاعران که از شرایخواری‌ها ... عاشقی‌ها ... و جنون، دیوان‌ها پرداختند، در صورتی که نه دیوانه بوده‌اند و نه عاشق و نه در تمام عمر بوی شراب به مشامشان رسیده بود ... امروز هم شاعر می‌تواند از گناه و عصیان دم زند درحالی که خود معصوم و بی‌گناه است. (حائری ۱۳۳۳: ۶)

فروغ فرخزاد از احساساتی سخن می‌گوید که کسی تحمل شنیدن آن را از زبان یک زن ندارد. این رفتار فروغ، بی‌انگیزه و بی‌دلیل نیست بلکه توجیه روانی دارد. او به اشکال مختلف درصدد معرفی زن و تمایلات زنانه بوده است. مظاهری از این دست را در شعر وی می‌توان اعتراضی بر ضوابط مردانه در جامعه او دانست. پیش از فروغ کسی را

انگیزه و توانایی بروز این احوال نبوده است. او زنی است که از موقعیت زنانه خود، آگاهی عمیق به دست آورده و اگر چنین نباشد، دست کم، نخستین زنی است که چنین جسارتِ عصیانی را داشته است. فروغ خود در فرهنگی مردانه تربیت یافته بود و در سرزمینی سخن می‌گفت که «آگاهی و توانمندی‌های فکری زن ... در مدت‌های مدیدی تحت شعاع آگاهی‌های مرد قرار داشته است.» (یزدانی ۱۳۷۸ : ۳۴). «زن ایرانی در گذشته نه چهره‌ای از خود نشان داده و نه به دلایل اجتماعی، کسی توانسته است چهره او را با جلوه‌های مختلفش تصویر کند.» (براهنی ۱۳۶۳ : ۳۴)

شعر گذشته فارسی، مجال مناسبی برای ترسیم و تصویر آمل و عواطف زنانه نبوده است. چهره زن در شعر گذشته، چهره‌ای کاملاً مردپسند و متناسب با تمنیات مردانه است. «هیچ زنی نه تصویری از خود در شعر مردان دیده و نه توانسته است به شیوه‌ای سالم، تصویری از مرد در تغزل زنانه خود بدهد.» (همان)

شعر فرخزاد، نخستین تلاش برای زدودن آثار مردسالاری از چهره شعر فارسی است. او خواسته یا ناخواسته، رودرروی جریانی تاریخی قرار گرفته است. این حرکت بنیادی وی را می‌توان یکی از آثار و نتایج بداعت نیما در عرصه شعر فارسی به‌شمار آورد. در سایه اندیشه‌های نیما، ساحت شعر فارسی از ظرفیت‌های دیگر و بیشتری برخوردار و زمینه ظهور شاعرانی چون فروغ فراهم شد. به گفته «براهنی»:

اگر شعر نو فارسی هیچ کاری هم نکرده باشد حداقل از نظر فرهنگ شعری، توانسته است در بعضی موارد محتوای شعر تغزلی فارسی را از یک سلامت ... برخوردار کند ... معشوق شعر عاشقانه شاملو، سراپا زن است و معشوق شعر عاشقانه فرخزاد، سرتاسر مرد. (همان)

فروغ خود در جایی می‌گوید:

نیما برای من آغازی بود. نیما شاعری بود که من در شعرش، برای اولین بار یک فضای فکری دیدم و یک جور کمال انسانی ... از او یاد گرفتم چطور نگاه کنم ... خواستم وسعت نگاه او را داشته باشم، اما در پنجره خودم نشسته باشم. (فرخزاد ۱۳۳۵ : ۷۷)

زبان گویای زن صامت ایرانی

عواطف زنانه در شعر فرخزاد، با نگاهی انسانی و اجتماعی پیوند می‌خورد. شعر فروغ - به‌ویژه دو اثر آخرین او - هرگز خالی از تعهد اجتماعی و نگرشی متعهدانه به انسان نیست. او «شدیداً عاطفی و اجتماعی است» (حریری ۱۳۶۶ : ۴۲) و «مسائل اجتماعی را خوب ولی با حساسیت شدید دیده است.» (همان). دیدگاه اجتماعی و نگاه انسانی او را عواطف و احساسات زنانه وی شکل داده است. عصیان شعری فروغ در واقع عصیان و اعتراضی اجتماعی، مبتنی بر احساس و عاطفه، است؛ اعتراض از موضع یک زن در برابر ستمی که بر زنان رفته است. اخوان ثالث در این‌باره گفته است:

او زنی معترض به ستمی که بر زنان می‌رفت، بود. او می‌خواست به ظلمی که به نیمی از افراد جامعه می‌شد، اعتراض کند. (اخوان ثالث ۱۳۶۸ : ۵۹)

روح معترض فروغ با عاطفه پررنگ او توأمانی غریب یافته است. او توانسته است در من فردی و معترض خود، آمل و خشم زنان جامعه خویش را جای دهد و فردیت خود را تا سطح یک من انسانی و عمومی ارتقا و توسعه دهد. زن ایرانی با آنچه در طول تاریخ تجربه کرده است و با ویژگی‌های عاطفی برجسته‌ای که دارد، در شعر فروغ حضور یافته است:

فرخزاد به تنهایی، زبان گویای زن صامت ایرانی در طول قرن‌هاست ... انفجار عقده دردناک و به‌تنگ‌آمده سکوت زن ایرانی است. (براهنی ۱۳۷۱، ج ۲ : ۱۰۶۲)

شخصیت فروغ، پارادوکس خشم و عاطفه است؛ و این ویژگی متناقض، ساختار و محتوایی دوگانه به شعر او بخشیده است. اعتراض او، از آنجاکه زنانه است، وجهی عاطفی و مبتنی بر احساسات پیدا کرده است:

تنهاتر از یک برگ / با بار شادی‌های مهجورم ... آرام می‌رانم / تا سرزمین مرگ / تا ساحل غم‌های پاییزی / ... شب‌ها که تنهائیم / با رعشه‌های روحمان، تنها ... / خاموشی ویرانه‌ها زیباست / این را زنی در آب‌ها می‌خواند ... ما از صدای باد

می ترسیم / ما از نفوذ سایه‌های شک ... ما در تمام میهمانی‌های قصر نور / از وحشت آوار می‌لرزیم / ما بر زمینی هرزه رویدیم / ما بر زمینی هرزه می‌باریم / ما هیچ را در راه‌ها دیدیم ... / افسوس ما خوشبخت و آرامیم / افسوس ما دل‌تنگ و خاموشیم / خوشبخت، زیرا دوست می‌داریم / دل‌تنگ، زیرا عشق نفرینی ست ... (در آب‌های سبز و هم - تولدی دیگر)

شعر فروغ از معدود عرصه‌هایی است که چهره پنهان زن ایرانی در آن دیده می‌شود. به تعبیر سیمین دانشور، «او ... زنی هست حسی...» (حریری ۱۳۶۶: ۸). این وجه شعر او را زنان بهتر و بیشتر از مردان توانسته‌اند ببینند. دانشور می‌گوید: «در شعر فروغ ذهنیت یک زن ایرانی مطرح می‌شود؛ نظر زن ایرانی نسبت به مرد.» (همان)

احساس، سرمایه و داشته اصلی فروغ است که ابعاد و اجزای مختلف شعر او را با رنگ و محتوایی ویژه می‌آمیزد. او بی‌زاری‌ها و خشم خویش را در لحنی احساسی و صمیمانه و زبانی زنانه منعکس می‌سازد و در همه حال، از خوی زنانه و عواطف برآمده از آن تبعیت می‌کند. خشم سرکش وی در برابر بی‌عدالتی و ظلمی که بر زنان اجتماع او روا می‌شود، قابل انکار نیست. با این همه، او برخلاف شاعران معترض مرد، همواره بیانی عاری از دشنام و خشونت به کار می‌گیرد، که این امر نیز در روحیه زنانه او ریشه دارد.

احساسات زنانه در فرخزاد، بستر و زمینه خلاقیتی ویژه شده است. او امتیازات شعر خود را مدیون زن بودن خویش است. زیبایی‌های شعر وی، از کتمان نکردن زنانگی و صادق بودن او در نشان دادن تمایلات زنانه سرچشمه می‌گیرد. زنانگی و عواطف برآمده از آن، سرآغاز جست‌وجو و کشف‌های شاعرانه و ابتدای حرکت وی در جهت رسیدن به تخیل و اندیشه‌های شعری تازه است؛ عشق، انسان، زندگی، تولد، مرگ، هستی، رنج و هر جلوه دیگر، با زنانگی و مسائل آن درمی‌آمیزد. عاطفه زنانه، گذرگاه اصلی و حرکت مفاهیم و موضوعات شعر فروغ بوده است. تمامی ابعاد و جنبه‌های شعر فروغ را می‌توان از این منظر نگریست و تفسیر کرد. عاطفه زنانه، نقشی اساسی در شکل‌گیری تفکر و نگرش او ایفا کرده است:

تمام روز در آینه گریه می‌کردم / بهار پنجره‌ام را / به وهم سبز درختان سپرده بود / تنم به پیله تنهاییم نمی‌گنجید / و بوی تاج کاغذیم / فضای آن قلمرو بی‌آفتاب را / آلوده کرده بود / ... به من چه داده‌اید ای واژه‌های ساده فریب / و ای ریاضت اندام‌ها و خواهش‌ها؟ / اگر گلی به گیسوی خود می‌زدم / از این قلب، از این تاج کاغذین / که بر فراز سرم بو گرفته است، فریبنده‌تر نبود ... (وهم سبز - تولدی دیگر)

... و زخم‌های من همه از عشق است

فروغ همواره نشان‌داده که شاعری است عاشق. وجود عشق در دنیای فروغ، وی را به درکی تازه و ظریف از زندگی می‌رساند. عشق، زیبایی و زشتی‌های نادیده زندگی را به او نشان می‌دهد و به او در خلق شعری مؤثر و زیبا یاری می‌بخشد. تأثیر عشق و احوال و هیجان‌های عاشقانه، در زیبایی‌های شعر فرخزاد، اندک نیست. عشق در ذات خود، دارای چنین قابلیت‌هایی است:

زیبایی، خالق عشق است و عشق نیز ادراک زیبایی را در وجود ما عمق می‌بخشد ... (گریس ۱۳۶۳: ۷۶)

عاشقانه‌های فروغ، زیبایی ویژه‌ای دارند و در آنها، ارزش‌های زیبایی‌شناسی خاصی نهفته است. شعرهای عاشقانه فروغ جلوه‌ای دیگر از تجلیات عاطفی او هستند. فرخزاد در عاشقی، سیری کمالی طی کرده و از عشقی کودکانه به تفسیری انسانی از عشق رسیده است. عواطف عشقی فروغ، در آغاز کار، چهارچوب محدودی دارند و به حال و تمناهای فردی او ختم می‌شوند. اگرچه در همین احساسات عاشقانه نیز می‌توان رگه‌هایی از اصالت یافت، اما فروغ در کوتاه‌زمان جهش می‌کند و به سمت دنیایی عاشقانه و درعین حال انسانی پیش می‌رود؛ دنیایی که با عرف و عادات عاشقی مغایرت دارد و نشان‌دهنده عصیان فرخزاد است؛ عصیان در دنیایی که در آن، عشق را ابتدال دربر گرفته است. فروغ در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد:

اینجا عشق یعنی یک قلعه فتح شده و یا یک کتاب خوانده شده. هیجان معنی ندارد و عشق در نهایت ابتدال است و من از این وضع خیلی ناراحت هستم. (فرخزاد ۱۳۸۳: ۲۵۸)

اشعار عاشقانه فروغ، با تصورات و انتظارات رایج در جامعه او تعارض داشت؛ زیرا در آنها عواطفی بیان می‌شد که در سنت عاشقی مرسوم نبود. بی‌پروایی فروغ در سرودن اشعاری تند و صریح، انتقادهای بسیاری را متوجه او کرد. اشعار عشقی او با آنچه از دیرباز در جامعه وی رایج بود، تفاوت زیادی داشت زیرا او به مقابله با ذهنیتی تاریخی برخاسته بود. اشعار عاشقانه در هر جامعه‌ای، هم‌بازیان عواطف و ذهنیت عاشقانه آن جامعه است و هم نتیجه تربیت عاطفی خاصی است که شاعران از فرهنگ و تاریخ خویش آموخته‌اند. همواره ذهنیت اساطیری و روح غنایی ویژه‌ای بر روان جمعی و اذهان انسان‌های ایرانی حاکمیت داشته که واکنش‌ها، عواطف و گفت‌وگوهای عاشقانه خاصی را در روان و زبان مردم این سرزمین شکل داده است. اشعار غنایی، خود نیز سهم مهمی در تربیت ذهنی و شکل‌بخشیدن به احساسات عاشقانه ایفا می‌کنند:

شعری که از ذهنیت غنایی برمی‌آید، ... از یک سو نمایانگر موقعیت غنایی ذهن یک شاعر عاشق است؛ و از سوی دیگر، نشانگر موقعیت غنایی ذهن یک ملت است ... (مختاری ۱۳۷۸: ۱۸۴)

حرکت فرخزاد، متفاوت با ساختار تاریخی اذهان در حوزه عشق و احوال عاشقانه بود. او در جهت تغییر ذهنیت عشقی رایج، قدم برداشت و نشان داد که تفسیرهای سنتی از عشق، ظرفیت کافی برای درک عواطف انسان امروز را ندارد. تلاش جسورانه و متحول او، حرکتی تازه بود که با حال و هیجان انسان امروزی مناسبت داشت. به‌طورکلی، نمود عواطف عاشقانه در شعر گذشته فارسی، محدودتر از شعر معاصر است. آنچه شعر کلاسیک فارسی در باب عشق می‌آموزاند، با ماهیت و دنیای عاطفی نسل امروز تعارض دارد. این تعارض، خود را به اشکال مختلف نشان داده است. عشق گذشتگان، در چهارچوب‌های خاصی شکل و ماهیت می‌پذیرفته و معلول روحيات و مناسبات ویژه اجتماعی و انسانی آن روزگاران بوده است. امروزه بیشتر آن مناسبات، دستخوش تغییر یا فراموشی شده‌اند. شاعران بزرگ معاصر، هر کدام، به‌گونه‌ای برای منطبق کردن عشق و احوال عاشقی با مقتضیات روزگار خود تلاش کرده‌اند. فروغ در حیطه عشق زنانه، چنین کاری کرده و به خوبی توانسته بین زندگی و افکار زنان امروز و احوال عاشقانه تناسبی ایجاد کند. او ذهنیت و احساسات زن امروز را به ساحت شعر عاشقانه راه داده و عواطف عشقی تازه‌ای در حوزه شعر فارسی پدید آورده است:

... من از دیار عروسک‌ها می‌آیم / از زیر سایه‌های درختان کاغذی / در باغ یک کتاب مصور / از فصل‌های خشک تجربه‌های عقیم دوستی و عشق / در کوچه‌های خاکی معصومیت / ... وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود / و در تمام شهر / قلب چراغ‌های مرا تکه‌تکه می‌کردند / وقتی که چشم‌های کودکان عشق مرا / با دستمال تیره قانون می‌بستند / و از شقیقه‌های مضطرب آرزوی من / فواره‌های خون به بیرون می‌پاشید ... / دریافتم، باید باید باید / دیوانه‌وار دوست بدارم / ... آیا زنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد، جوانی من بود ...؟ («پنجره» - ایمان بیاوریم ...)

شکست فروغ در عشق و ناملایمات و رنج‌هایی که او به‌واسطه زن بودن و عاشق بودن برده است، شعر وی را با رقت و احساساتی خاص قرین ساخته است. برای فروغ، مایه اصلی زندگی و شعر، «عشق است؛ اما این عشق که تمام زندگی واقعی و هنری او را در خود گرفته است، برای او حاصلی به‌بار نمی‌آورد جز ناکامی و شکست.» (زرین‌کوب ۱۳۵۸: ۱۹۸). شکست، در عین حال که برای فروغ نومیدی و دردمندی به‌دنبال دارد، وی را صاحب انگیزه می‌کند. شکست، تأثیری عاطفی بر فروغ می‌گذارد و زمینه ناباوری و عصیانی هنری را برای وی به‌وجود می‌آورد. سارتر می‌گوید: حکم شعر، حکم بازی است که در آن هرکس باخت، برنده‌تر می‌شود و شاعر اصیل، شاعری است که شکست را ولو به قیمت مرگ خود می‌پذیرد. (سارتر ۱۳۵۵: ۳۶)

شکست، فروغ را به مسیری دیگر می‌کشاند و او را متوجه مظاهری ویژه در زندگی‌اش می‌کند. او از شکست، اسباب و توشه مبارزه می‌گیرد. عواطف و آرزوهای شاعر در سایه این شکست، ظرفیت و عمق می‌یابد. فروغ تجربه و ناکامی فردی خود را با سرنوشت زن ایرانی پیوند می‌زند و به آن بُعدی انسانی و عمومی می‌بخشد. او همه زنان را چون خود، شکست‌خورده و ناکام می‌انگارد و از زبان آنها و به‌جای آنان، زبان به اعتراض می‌گشاید. شکست، از فروغ، زنی متعهد در برابر زنان جامعه خویش می‌سازد و او را صاحب دردی اصیل و انسانی می‌کند. تعهد، خلاقیت و جسارت فروغ،

محصول شکست او در عشق و در زندگی است. عشق و تجربه شکست فرخزاد از آن، اسباب و توشه لازم برای نوآوری و خلاقیت وی را فراهم می‌کند. از دیدگاه روان‌شناسی، «عشق می‌تواند یک نیروی محرک باثبات باشد ... عشقی که به غم مبدل شده است ... انگیزه خلاقیت را تشدید می‌کند ... عشقی که مبدل به نفرت شده باشد، به همان‌گونه می‌تواند فرد را به اوج خلاقیت سوق دهد» (اسبورن ۱۳۶۸ : ۱۶۱):

... و زخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق / من این جزیره سرگردان را / از انقلاب اقیانوس / و انفجار کوه گذر داده‌ام / و تکه‌تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود / که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد ... (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...)

عشق فروغ، خاستگاه عواطف او و در عین حال محصول آن است. در میان شعرهای فروغ اشعار عاشقانه کم نیست. غیر از عاشقانه‌ها، کلیت شعر فروغ، با مفهوم عشق و احساسات عاشقانه او آمیختگی زیادی دارد. فروغ در مسیر زندگی و مراحل مختلف آن، برخوردهای متفاوتی با عشق و احوال برآمده از آن داشته و شرایط سنی وی در هر دوره از زندگی، تجربیات عاشقانه خاصی برای وی رقم زده است:

... آری این منم که در دل سکوت شب / نامه‌های عاشقانه پاره می‌کنم / ای ستاره‌ها اگر به من مدد کنید / دامن از غمش پر از ستاره می‌کنم / ... من که پشت پا زدم به هر چه هست و نیست / تا که کام او ز عشق خود روا کنم / لعنت خدا به من اگر به جز جفا / زین پس به عاشقان باوفا کنم ... («ای ستاره‌ها» - اسیر)

شادی و غم منی به حیرتم / خواهم از تو ... در تو آورم پناه / موج وحشیم که بی‌خبر ز خویش / گشته‌ام اسیر جذبه‌های ماه / گفتمی از تو بگسلم ... دریغ و درد / رشته وفا مگر گسستنی است؟ / بگسلم ز خویش و از تو نگسلم / عهد عاشقان مگر شکستنی است؟ ... («نغمه‌ی درد» - دیوار)

... لب من از ترانه می‌سوزد / سینه‌ام عاشقانه می‌سوزد / پوستم می‌شکافد از هیجان / پیکرم از جوانه می‌سوزد / ... ای بهار! ای بهار افسونگر / من سراپا خیال او شده‌ام / در جنون تو رفته‌ام از خویش / شعر فریاد و آرزو شده‌ام ... («جنون» - عصیان)

همه می‌ترسند / همه می‌ترسند، اما من و تو / به چراغ و آب و آینه پیوستیم / و نترسیدیم / ... ما حقیقت را در باغچه پیدا کردیم / ... و بقا را در یک لحظه نامحدود / که دو خورشید به هم خیره شدند / ... سخن از پیچ‌ترسانی در ظلمت نیست / ... سخن از دستان عاشق ماست / که پلی از پیغام عطر و نور و نسیم / بر فراز شب‌ها ساخته‌اند ... («فتح باغ» - تولدی دیگر)

... چرا توقف کنم؟ / راه از میان مویرگ‌های حیات می‌گذرد / ... من از سلاله درختانم / ... پرنده‌ای که مرده بود، به من پند داد که پرواز را به‌خاطر بسپارم / ... صدا، صدا، تنها صدا / صدای خواهش شفاف آب به جاری شدن ... / و بسط ذهن مشترک عشق / صدا، صدا، تنها صداست که می‌ماند. («تنها صداست که می‌ماند» - ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)

فاصله نیم قرن ... در کمتر از ده سال

از «مهدی حمیدی» تا «احمد شاملو» گرچه از نظر زبانی، هیچ‌گونه فاصله‌ای نیست، ولی از نظر شعری حداقل نیم‌قرنی فاصله هست. فرخزاد این فاصله نیم‌قرن را در مدت کمتر از ده سال پیمود ... (براهنی ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۵۹)

فروغ گرچه عمر کوتاهی داشت، مسیر پرفراز و فرودی را طی کرد. او برای تبدیل و ارتقای عواطف و اندیشه‌های ابتدایی خویش، تلاشی چشمگیر کرد تا توانست به سطحی مطلوب و متعالی دست یابد. شعر وی، در ابتدا فاقد آن ارزش‌هایی است که او بعدها بدان دست یافت. در این مرحله، زندگی و شعر فروغ، در سایه احساساتی سطحی و عاشقانه، از نوع رمانتیک آن قرار داشت؛ احساساتی توأم با شیفتگی و حال و هوای جوانی. شعرهای نخستین او، باز بیان این شیفتگی و عواطف برآمده از آن است. در این دوره، تمنیات و عواطف وی، عمق و اصالت ندارند و غیر از بیان دل‌بستگی‌های آن روزگار وی، چیزی را باز نمی‌گویند:

رفتم مرا ببخش و مگو او وفا نداشت / راهی به جز گریز برایم نمانده بود / این عشق آتشین پر از درد بی‌امید / در وادی گناه و جنون کشانده بود ... («گریز و درد» - اسیر)

اما فروغ توانست به هر قیمتی خود را از این حس و حال‌ها رها سازد و در جهت اعتلا و توسعه خویش پیش رود. تحول یکباره فروغ، پس از سه اثر اسیر، دیوار و عصیان، تحولی بنیادین است که در ساحت آن، نگرش، اندیشه، عواطف و زبان فروغ، به کلی تغییر کرد و شکلی کمال‌یافته به خود پذیرفت. تولدی دیگر، پس از این سه اثر خلق شده که تولد دوباره فرخزاد را نوید می‌دهد:

اکنون دوباره در شب خاموش / قد می‌کشند همچون گیاهان / دیوارهای حایل، دیوارهای مرز / تا پاسدار مزرعه عشق من شوند / اکنون دوباره همه‌های پلید شهر / چون گله مشوش ماهی‌ها / از ظلمت کرانه من کوچ می‌کنند / ... اکنون درخت‌ها، همه در باغ خفته، پوست می‌اندازند / و خاک با هزاران منفذ / ذرات گیج ماه را به درون می‌کشد ... («دیوارهای مرز» - تولدی دیگر)

فروغ تحول خود را نتیجه تجربیات تلخی می‌داند که در زندگی خویش تحمل کرده است. او خود در این باره گفته است:

من اگر به اینجا ... رسیده‌ام، فکر می‌کنم تجربیات خودم، عامل اصلی‌اش بوده ... من احتیاج داشتم در خودم رشد کنم و این رشد، زمان می‌خواست ... زبان و شکل خودم را پیدا نکرده‌بودم. توی محیط کوچک و تنگی بودم ... یک‌مرتبه از تمام آن حرف‌ها خالی شدم ... دیوار و عصیان در واقع دست‌وپا زدنی مایوسانه میان دو مرحله زندگی است؛ آخرین نفس‌زدن‌های پیش از یک نوع رهایی است ... (فرخزاد ۱۳۳۵ : ۷۸).

تولدی دیگر نه فقط تحولی در فروغ، بلکه تحولی در شعر نو ایران به سوی شعر مدرن جهان بود. (شمس لنگرودی ۱۳۷۸، ج ۳ : ۱۰۷)

فروغ، به‌هنگام و به‌درستی تغییر مسیر داد و زودتر از آنچه تصور می‌رفت، در مسیر کمال خود حرکت کرد. حرکت او نقطه عطفی در تحول شعر فارسی و شکل‌گیری جریانی تازه در آن است. او توانست خود را از دنیای احساسی محدود و عواطفی بسته رها سازد و موقعیت شاعری بزرگ را در عرصه شعر معاصر به‌دست آورد. فروغ ضرورت و الزام زمانه خویش را دریافته بود:

«درک هر دوران، به عبارتی درک ظرفیت‌های تاریخی آن است. در هر دوران، ... ظرفیت‌های جدیدی پدید می‌آید که بی‌سابقه است ...» (مختاری ۱۳۷۸ : ۱۲۰-۱۲۱)

و فرخزاد با بهره‌گیری از ظرفیت‌های تازه‌ای که شرایط اجتماعی و تاریخی پدید آورده بود، نام خود را در ردیف شاعران مؤثر و مبتکر ثبت کرد. البته در کارهای نخستین وی نیز آثار نبوغ و نشانه‌هایی از خلاقیت به چشم می‌خورد. او به پشتوانه همین نبوغ و خلاقیت توانست مسیر رسیدن خود را به اندیشه‌ها و عواطفی اصیل و انسانی و در نهایت به شعری ممتاز، هموار سازد:

آنچه در کارهای اولیه‌اش بسیار خام و دخترانه است، در کارهای آخرش به صورتی پیچیده و سمبلیک بیان می‌شود. این، نشانه تکوین و پختگی در جهان‌بینی اوست ... (حریری ۱۳۶۶ : ۹۹)

این سیر شتابناک و تحول بنیادینی که فروغ توانست در مدت زمانی بسیار کوتاه به آن دست یابد، مشخصه مهم کار اوست که در میان شاعران این روزگار، جایگاهی ویژه به وی می‌بخشد.

بی‌گناه زنجیر بر پایم زدند

رمانتیسم آغازین فروغ را می‌توان جبری عاطفی و شاعرانه تلقی کرد. مقطع سنی او در این هنگام، چندان مناسب شاعری نبود. او از معدود شاعرانی است که توانست در این دوره سنی، موقعیت شاعری مطرح را به‌دست آورد. فروغ آغازی درخشان داشته و کمتر شاعری، به شتابی چون شتاب او، توانسته است مراحل و مدارج لازم برای رسیدن به نبوغ شعری را طی کند. رویکرد وی به رمانتیسم خام و اشعار احساساتی، امری ناخودآگاه و حرکتی به مقتضای سن بوده

است. شرایط خاصی که او در این مقطع سنی داشته، عواطف و احساساتی از این نوع را بر شعر و نگرش هنری او تحمیل می‌کرده است. فروغ خیلی زودتر از دیگران، به‌طور حرفه‌ای، وارد دنیای شاعری شد. او به لحاظ روانی، هنوز نمی‌توانست از حال و خوی جوانی، فاصله بگیرد و از داشتن احوال و بیانی رمانتیک‌گونه ناگزیر بود. بسیاری در سن و سالی بیشتر از سنی که فروغ داشت، شعر رمانتیک‌گونه سروده‌اند. البته نباید از نظر دور داشت که در اشعار نخستین فروغ که با مایه‌های احساسی تند و رمانتیکی سطحی درآمیخته است، اعتراض و عصیان سرکش نیز وجود دارد. او در قالب همین اشعار، به محدودیت‌ها و روابط و مناسبات مردسالارانه اعتراض می‌کرد. جسارتی ذاتی، او را در پیمودن مسیر نامتعارف خویش یاری می‌داد. گفت‌وگوهای بی‌پرده، و واگویی احساسات سرکش و امیال ممنوع در فروغ، نوعی مقابله با شرایط ناسازگار است. رمانتیسم او با اعتراض و خشم او در برابر شرایط نامطلوبی که احساسات و عواطف واقعی او را به‌عنوان یک زن تهدید می‌کرد، آمیختگی داشت. اصولاً رمانتیسم، خود، محصول اعتراض و پیدایش آن، حاصل اعتراض به وضعیت موجود و نوعی مقاومت در برابر روابط و مناسبات ناسازگار است. رمانتیسم در شرایط خاصی در فرانسه به‌وجود آمد و «اعتراضی بود ... به ماشینی کردن زندگی و تخریب ارزش‌های بشری و مسخ شئون انسانی ... رمانتیسم، فریاد اعتراض‌آمیز هنرمندان علیه بندگی انسان آزاد و ... انعکاس شکست آنها بود.» (میترا ۱۳۵۵ : ۲۱). بیان تند و بی‌پروای فروغ و ابراز احساسات وی، ضمن اینکه الزام شرایط سنی اوست، نوعی عکس‌العمل در برابر مظاهر نامطلوب نیز هست:

... ولی ای مرد! این موجود خودخواه! مگو ننگ است این شعر تو ننگ است / بر آن شوریده‌حلالن هیچ دانی / فضای این قفس تنگ است، تنگ است ... («عصیان» - اسیر)
... اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر / بار دگر به کنج قفس رو نموده‌ام / بگشای در که در همه دوران عمر خویش / جز پشت میله‌های قفس خوش نبوده‌ام ... («بازگشت» - اسیر)
... هیچ جز حسرت نباشد کار من / بخت بد، بیگانه‌ای شد یار من / بی‌گنه زنجیر بر پایم زدند / وای از این زندان محنت‌بار من ... («راز من» - اسیر)

تنها تو ماندی ای زن ...

هر یک از شاعران مطرح معاصر، حالتی متعهدانه دربرابر انسان و سرنوشت او داشته‌اند. این امر از خصوصیات انکارناپذیر شعر امروز است. فروغ نیز گونه‌ای نگاه انسانی و اجتماعی را در شعر خویش نشان می‌دهد؛ گونه‌ای که جز او در شاعر دیگری نمی‌توان سراغ گرفت. نگرش انسانی او، بی‌ارتباط با زن‌بودن وی و بی‌تأثیر از عواطف زنانه او نیست. او نتوانست فارغ از زنانگی، به انسان و سرنوشت او بنگرد. تصویرهای وی از جامعه، به‌ویژه در دو اثر آخر او، در عین عاطفی‌بودن، غباری از نومییدی بر خود دارند و شاعر را به‌صورت انسانی هراسان و بدبین معرفی می‌کنند که آرزوهایی بزرگ به دل دارد. فروغ در این تصویرها گاه روابط و مناسبات جامعه را با بیانی طنزآمیز و همراه با تمسخر به‌باد انتقاد می‌گیرد. شعر «ای مرز پرگهر» - که البته از نظر ارزش شعری با آثار دیگر فروغ همپایه نیست - ترسیمی ریشخندگونه و روایتی منتقدانه از ارزش‌ها و باورهای اجتماع است:

فاتح شدم / ... خود را به نامی در یک شناسنامه مزین کردم / ... در سرزمین شعر و گل و بلبل / موهبتی است زیستن، آن هم / وقتی که واقعیت موجود بودن تو، پس از سال‌های سال پذیرفته می‌شود / ... من زنده‌ام، بله مانند زنده‌رود، که یک روز زنده بود / ... من تمام مندرجات مجله هنر و دانش / و تملق و کرنش را می‌خوانم ... («ای مرز پرگهر» - تولدی دیگر)
فرخ‌زاد، زنی است که حساسیت شدیدی به مظاهر بی‌عاطفگی و بی‌عدالتی دارد. مسخ شدن انسان‌ها، در روابط خشک و خالی از معنا، زمینه تفسیری خاص از انسان و جامعه را برای وی فراهم آورده است. او اگرچه به مسائل اجتماعی و انسانی بی‌اعتنا نیست، برخلاف شاعران هم‌عصر خود، با نگاه فلسفی و از دید جامعه‌شناسانه، انسان و جامعه

را نمی‌نگرد. جهان‌بینی او، خاستگاهی عاطفی دارد و متأثر از حساسیت‌های عاطفی او در برابر مسائل مختلف اجتماعی است:

... آنگاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمین‌ها رفت / ... در غارهای تنهایی / بیهودگی به دنیا آمد / خون بوی بنگ و افیون می‌داد / ... چه روزگار تلخ و سیاهی / نان، نیروی شگفت رسالت را مغلوب کرده بود / ... مردم / گروه ساقط مردم / دل‌مرده و تکیده و مبهوت / در زیر بار شوم جسدهاشان / از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند / ... پیوسته در مراسم اعدام / وقتی طناب دار / چشمان پرتشنج محکومی را / از کاسه با فشار به بیرون می‌ریخت / آنها به خود فرو رفتند / ... خورشید مرده بود / و هیچ‌کس نمی‌دانست / که نام آن کبوتر غمگین / کر قلب‌ها گریخته، ایمان است ... («آیه‌های زمینی» - تولدی دیگر)

انسان در فضاهای شعر فروغ، در هیأت زن و با حرکات و رفتارهای زنانه حضور می‌یابد. او ناخودآگاه، مسائل مختلفی را که حیات زنان جامعه وی را دربرمی‌گیرد، وارد شعر می‌کند. حتی انسان آرمانی و آرمان‌های اجتماعی او نیز زنانگی را در خود می‌نمایانند. همین امر در بیشتر موارد، فروغ را به صورت هنرمندی فمینیست معرفی کرده و چهره‌ای مردستیز از او ساخته است. بر رد این نظر، دلیل چندانی نیست، غیر از عاشقانه‌های او که در آنها مردی با خصوصیات مردانه، از نگاه یک زن ستایش می‌شود. در شعر او، دلایل کافی برای اثبات مردستیزی وی وجود دارد. در آثار نخستین فروغ، مردستیزی، جلوه صریح‌تری دارد:

تنها تو ماندی ای زن ایرانی / در بند ظلم و نکبت و بدبختی / خواهی اگر که پاره شود این بند / دستی بزن به دامن سرسختی ... آغوش گرم توست که پرورده / این مرد پر ز نخوت و شوکت را / لبخند شاد توست که می‌بخشد / بر قلب او حرارت و قوت را / ... کو مرد پرغرور؟ بگو برخیز / کاین جا زنی به جنگ تو می‌خیزد ... («نبرد زندگی»)

مردستیزی فروغ را می‌توان با موقعیت او به‌عنوان زن در جامعه‌ای مردسالار مرتبط دانست. او بیش از آنکه مردستیز باشد، در برابر قوانین مردانه‌ای که بر جامعه او حاکمیت دارد، موضع‌گیری می‌کند؛ و در مقام دفاع از زن، به آداب و ذهنیاتی که به اسارت زنان منجر می‌شود، می‌تازد. فروغ در نامه‌ای به یکی از نشریات می‌نویسد:

«آرزوی من، آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت درآئر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به‌کار می‌برم ...» (فرخزاد ۱۳۳۳)

زن با خصوصیات و عواطفش، در جای‌جای شعر فروغ حضور می‌یابد و مسائل زنانه، ارزش و جایگاهی انسانی در معنای مطلق و کلی آن کسب می‌کنند. این امر در شعر فارسی بی‌سابقه است.

پرنده روزنامه نمی‌خواند

عاطفه ویژه فروغ، شعر وی را از صداقت، صمیمیت و صراحتی کم‌نظیر برخوردار کرده است. او در شعر، دنیایی ملموس و طبیعی می‌آفریند؛ زیرا اسباب شاعری خود را از متن زندگی بیرون می‌آورد. مظاهر زندگی در شعر فروغ، حضوری ملموس و آشکار دارند. شعر او به نوعی تکرار و تجربه دوباره زندگی اوست. جذابیت و سادگی کلام فروغ، شاعری صمیمی از او ساخته است. او شعر را نه از دیوان شاعران بلکه از زندگی خویش آموخته است، و به همین دلیل می‌تواند دنیایی تجربی و ملموس بیافریند؛ دنیایی بی‌ریا و شاعرانه که کمتر شاعری از شاعران این روزگار به آن دست یافته است. نگاه شاعرانه او در وسعت احساسی خود، عمق، ظرافت و بُعدی عاطفی و درعین حال امروزی می‌گیرد. به تعبیر دکتر زرین‌کوب، «درک شاعرانه‌ای که در شعر او هست، عمیق و بی‌شائبه است و حاکی از یک دید تازه.» (زرین‌کوب ۱۳۶۳: ۱۴۲). کلیت شعر فروغ، بر احوال و اموری واقعی استوار است. تخیل شعری او، در اختیار واقعیات و تجربه‌هایش است؛ تخیلی که دور از واقعیت نیست. اصولاً فروغ، شاعر ایده‌آلیست نیست بلکه در کل، شاعری احساساتی و واقع‌گرا است. شعر او پلی بین عواطف و جزئیات زندگی اوست و تخیل وی، در دایره‌های این دو - عاطفه و واقعیات زندگی - جای می‌گیرد یا برآیند این دو است. اشیا و پدیده‌ها، بی‌آنکه ماهیت و نقش واقعی و مادی خود را از دست

بدهند، در شعر او حضور می‌یابند. این ویژگی، شعر فروغ را به ذات زندگی نزدیک می‌سازد و دامنه‌های آن را به ساختی ملموس و قابل تجربه برای مخاطبان تبدیل می‌کند. «فروغ با مهارت و سادگی در شعر، به طرح خطوطی می‌پردازد که در کنار ما به خوبی قابل مشاهده‌اند و در نظر اول چنین می‌نماید که شاعر از ظواهر اشیا گزارشی تهیه می‌کند ... او به سادگی از گره‌خوردگی‌های عاطفی خود حرف می‌زند.» (باباچاهی ۱۳۷۷: ۱۴۶)

صمیمیت فروغ، حاصل برخورداری او از عاطفه و صراحتی کم‌نظیر است. این سرمایه‌ها، شاعر را در استفاده از عناصر عینی و خلق فضاهای ملموس یاری داده‌اند. بار عاطفی کلام فروغ، امکان خلق دنیایی محسوس و واقعی و در عین حال شاعرانه را به وی داده است. اشیا، روابط و مسائل زندگی در دایره عواطف فرخزاد - بی‌آنکه ماهیت اصلی خود را از دست دهند - حضوری شاعرانه می‌یابند. هریک از اینها به‌عنوان نشانه‌ای از زندگی، رسالتی خاص به‌عهده می‌گیرند. برخورد واقعی با پدیده‌ها، جنبه‌های رئالیستی شعر فرخزاد را تقویت می‌کند و آن را به زندگی واقعی انسان امروز نزدیک‌تر می‌سازد:

... پرنده از لب ایوان / پرید، مثل پیامی پرید و رفت / پرنده کوچک بود / پرنده فکر نمی‌کرد / پرنده روزنامه نمی‌خواند / پرنده قرض نداشت ... («پرنده فقط یک پرنده بود» - تولدی دیگر)

من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید / من خواب یک ستاره قرمز را دیده‌ام / و پلک چشمم می‌پرد / و کفش‌هایم می‌جفت می‌شوند / ... کسی که مثل هیچ‌کس نیست، مثل پدر نیست ... مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست / ... قدش از درخت‌های خانه معمار هم بلندتر است ... («کسی که مثل هیچ‌کس نیست» - ایمان بیاوریم به ...)

دلم برای باغچه می‌سوزد

فروغ، شعر را خویشاوند صراحت و واقعیت کرده است، بی‌آنکه از اصالت و ارزش شعری آن چیزی کاسته باشد. او با برخورداری از عاطفه‌ای غنی، به صراحت خود، جنبه شاعرانه بخشیده است؛ بی‌پروا، از جزئیاتی سخن گفته است که تا پیش از او گمان نمی‌رفت بتوانند دستمایه و موضوع شعر باشند. او به راحتی از روابط و تجربیات معمول زندگی اش و هیجانات خود در برابر آنها شعر ساخته است:

«از رابطه‌ها و اجزای مرتبط، یک حس فوری و عاطفی در شعر و نگرش فروغ جان‌می‌گیرد که لازمه یا مقدمه خلاقیت اوست؛ و در پدیدآمدن دستگاهی ذهنی به‌کار می‌رود که دیگر نمی‌توان عین آن را در بیرون ... سراغ کرد.» (مختاری ۱۳۷۲: ۵۶۵)

فروغ به تمام معنا، شاعری معاصر و درعین حال نوآور است. بیان صادقانه تجربه‌ها و احساسات، شاعری صمیمی از او ساخته؛ و این صداقت و صمیمیت که با جنسیت او پیوستگی عمیق یافته، او را به یک شاعر زن با تمامی خصوصیات زنانه تبدیل کرده است.

خواننده شعرهای فروغ یا باید زن باشد یا باید بتواند خود را به حال و عواطف زنانه نزدیک سازد؛ چراکه شعر او، خارج از دنیای زنانه، به‌درستی قابل دریافت نیست. شعر فروغ، ناخودآگاه استعداد و ظرفیتی زنانه و عاطفی از جنس عاطفه زن در خواننده پدید می‌آورد. توانمندی فروغ در رساندن خواننده به روح و احساس زنانه، انکارناپذیر است. این ویژگی در فروغ، خصوصیتی انحصاری است و جز او کسی توانایی چنین تغییر حال و عاطفه را در مخاطب خود نداشته است. بیان خاص و عواطف لطیف و گاهی مادرانه فروغ، هر مخاطب غیرزنی را، ناخواسته، به تأمل در روحيات و احوال زنانه وامی‌دارد:

... مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان / مسیر جنبش کیف‌آور جنینی را / دنبال می‌کند / و در شکاف گریبانتان همیشه هوا / به بوی شیر تازه می‌آمیزد ... مرا پناه دهید ای اجاق‌های پرتش ... / ای ظرف‌های مسین در سیاهکاری مطبخ / و ای ترنم دلگیر چرخ خیاطی / و ای جدال روز و شب فرش‌ها و جاروها ... («وهم سبز» - تولدی دیگر)

تجربه مادر بودن، به نوبه خود، در شکل‌گیری عواطف فروغ، نقش ایفا کرده و شعر او را به حیطة احساسی دیگر از احساسات زنانه رهنمون شده است. او مادر بود؛ مادری که در ادای فریضه مادری، توفیق لازم را نیافت و نتوانست چون دیگر مادران از لذت مادری بهره کافی ببرد. جدایی از فرزند، درد جانکاه و دغدغه پنهان و آشکار فروغ است؛ و این گره عاطفی در دنیای شاعرانه او راه یافته است. شعر فروغ، مجال جبران این عقیده نیز هست و او از هنر خویش برای گشودن آن سود می‌جوید. هنر همواره عرصه جبران چیزهایی بوده که زندگی از هنرمند گرفته است. حالات و احساسات مادرانه، در شعر فروغ نشان داده شده است. او گاهی از زاویه نگاه یک مادر به امور می‌نگرد و دلسوزی‌هایی از جنس دلسوزی‌های مادرانه از خود نشان می‌دهد و در برابر بی‌رحمی و بی‌عاطفگی دیگران، خصوصاً مردان، واکنش‌هایی احساسی و زنانه نشان می‌دهد:

کسی به فکر گل‌ها نیست / کسی به فکر ماهی‌ها نیست / کسی نمی‌خواهد / باور کند که باغچه دارد می‌میرد / ... حیاط خانه ما / در انتظار بارش یک ابر ناشناس خمیازه می‌کشد / و حوض خانه ما خالی است / ... پدر به مادر می‌گوید: / لعنت به هرچه ماهی و هرچه مرغ / وقتی من بمیرم / چه فرق می‌کند که باغچه باشد / یا نباشد / ... مادر تمام زندگیش / سجاده‌ای ست گسترده ... مادر تمام روز دعا می‌خواند ... / برادرم به باغچه می‌گوید قبرستان / برادرم به اغتشاش علف‌ها می‌خندد / و از جنازه ماهی‌ها / ... شماره برمی‌دارد / برادرم به فلسفه معتاد است / برادرم شفای باغچه را / در انهدام باغچه می‌داند / ... و خواهرم که دوست گل‌ها بود / و حرف‌های ساده قلبش را / وقتی که مادر او را می‌زد / به جمع ساکت و مهربان آنها می‌برد / ... او هر وقت به دیدن ما می‌آید، آستن است ... / من فکر می‌کنم ... / و قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / و ذهن باغچه آرام آرام / از خاطرات سبز تهی می‌شود. («دلم برای باغچه می‌سوزد» - ایمان بیاوریم به ...)

من دلم می‌خواهد ... که بگویم نه

فروغ شکل تازه‌ای از شعر و ذهنیت شاعرانه پدید آورده و توانسته است از جنبه‌های مختلف بر جامعه خویش، خصوصاً زنان، تأثیر گذارد. تأثیر فروغ، نه فقط در حوزه شاعری، که در ابعاد مختلف قابل ارزیابی است. حرکت شعری او، بازتاب‌های گوناگونی در پی داشته است. او عادات و ذهنیات حاکم بر زندگی، جامعه، اندیشه و عواطف انسانی را در مسیر دگرگونی قرار داده است. عادت‌ستیزی، وجه ذاتی شعر و جهان‌بینی فروغ است. او همواره سعی کرده است فراتر از عادات بیندیشد و تخیل و عواطف خویش را بیرون از چهارچوب آن حرکت دهد. آغاز شاعری او، حرکتی غافلگیرانه و مغایر با ذوق و عادات تاریخی جامعه وی بود. بدیهی است که پذیرفتن او و شعرش از سوی جامعه، کار آسانی نبوده است؛ زیرا اعتبار آثار هنری، غالباً براساس قراردادهای ذهنیاتی تاریخی تعیین می‌شود:

تاریخ برای ما چشم‌اندازی فراهم کرده ... تا از خلال آن بتوانیم اثر ادبی را ... ببینیم. پذیرش و لذت ما از یک اثر بر عادات عمومی و ... التذاذ ما از آن بر آگاهی ما از سوابق تاریخی مبتنی است ... (دیچز ۱۳۷۰: ۴۰۴)

عادت‌ستیزی برای فرخ‌زاد، نوعی مبارزه و وسیله‌ای برای اثبات حقانیت خود است. او سرنوشت زنان جامعه خویش را در خود خلاصه می‌کند و به جای همه آنها سخن می‌گوید. سرشتی معترض و روحی عاصی در زندگی و هنر او، خود را به رخ می‌کشد. شعر او - صرف‌نظر از تحولی که در نگرش شاعرانه ایجاد کرده - حرکتی متفاوت در جهت متحول‌کردن ساختارهای اجتماعی نیز هست که قصد دارد روابط و مناسبات پذیرفته‌شده جامعه خود را تغییر دهد. او هم در کلام شعری و هم در حیطة اندیشه و احساس، در مسیر آشنایی‌زدایی و دگرگون‌کردن عادات حرکت می‌کند:

... سخنی باید گفت ... / من به یک ماه می‌اندیشم / من به حرفی در شعر / من به یک چشمه می‌اندیشم / من به وهمی در خاک / قهرمانی‌ها / آه / اسب‌ها پیرند / - عشق؟ / - تنه‌است و از پنجره‌ای کوتاه / به بیابان‌های بی‌مجنون می‌نگرد / ... آرزوها؟ / - خود را می‌بازند ... / من به آوار می‌اندیشم / و به تاراج وزش‌های سیاه / و به نوری مشکوک ... / سخنی باید گفت ... / من دلم می‌خواهد / که به طغیانی تسلیم شوم / من دلم می‌خواهد / که بیارم از آن ابر بزرگ / من دلم می‌خواهد / که بگویم نه نه نه ... («در غروبی ابدی» - تولدی دیگر)

من صلیب سرنوشتم را ... بوسیده‌ام

حرکت در مسیرهای نامتعارف و رودررویی با هنجارها و باورهای عمومی، تعارضاتی را در فرخزاد دامن زده است. تردیدی شکننده، همواره بر زندگی و هنر او سایه می‌افکند؛ تردیدی که از او، انسانی هراسان می‌سازد. فروغ، درونی پر از تعارض دارد. ایستادگی در برابر ذهنیتی که تمامی ارکان و اجزای زندگی را در جامعه او شکل داده است، چنین تعارضی را برای فروغ به‌ارمغان می‌آورد و احساس بیگانگی و گاه پوچی و سردرگمی در وی ایجاد می‌کند. تردیدی طاقت‌فرسا همواره بر ذهن و عواطف فرخزاد سایه افکنده است. او همیشه بر دوراهی انتخاب قرار داشته و ناگزیر بوده است به یکی از دو گزینه پیش‌روی خود تن بسپارد؛ بی‌آنکه بتواند به‌تمامی از دیگری دل برگیرد. گزینش‌هایی از این سنخ، فروغ را در بحرانی عاطفی قرار می‌داده و روح او را دوپاره می‌کرده است. او میان زندگی زناشویی - با همه دلبستگی که بدان داشت - و هنر، باید یکی را برمی‌گزید؛ درحالی که گزینش هر یک از این دو، خُسْرانی عاطفی و هزینه‌های روحی برای وی به‌بار می‌آورده است. فروغ، راه دوم - یعنی هنر - را برمی‌گزیند و پس از آن، عوارض روحی و عاطفی انتخاب خود را، به سخت‌ترین وجه، طاقت می‌آورد. او در نامه‌ای خطاب به همسرش، پس از جدایی، می‌نویسد:

من اگر سرانجام طرزفکر خودم را می‌دانستم، هیچ‌وقت زندگی تو را خراب نمی‌کردم ... من خودم نمی‌دانم چه کار کنم ... همه مسخره‌ام می‌کنند ... همیشه جای خالی تو را در کنار خودم می‌بینم و همیشه یاد تو ... زندگی را به کامم تلخ خواهد کرد. من دوستت دارم و هرچه بیشتر می‌خواهم تو را فراموش کنم، این حقیقت دردناک را بیشتر احساس می‌کنم ... تو برایم معما شده‌ای؛ تو برایم عذاب شده‌ای و خوبی‌هایت رنجم می‌دهد ... (فرخزاد ۱۳۸۳ : ۲۵۷)

فروغ، شاعری را به بهای از دست رفتن زندگی‌اش به‌دست آورده است. او برای حفظ خود و هنرش، ناگزیر به تحمل شرایط دشواری بوده است؛ فروغ می‌گوید:

برای من که یک زن هستم، خیلی مشکل است که بتوانم در این محیط فاسد درعین‌حال وجهه خودم را حفظ کنم. من زندگی خودم را وقف هنرم و حتی می‌توانم بگویم که فدای هنرم کرده‌ام ... (فرخزاد ۱۳۳۳)

فرخزاد میان تسلیم و آسودگی حاصل از آن، و عصیان و هزینه‌های سنگین آن، باید یکی را انتخاب می‌کرد؛ و چنین نیز کرد. او راه ستیزی با جریان مسلط و حاکم بر افکار جامعه را در پیش گرفت و ناگزیر شد بار گران افترا و مخالفت‌هایی را که نتیجه این انتخاب بود، با همه دشواری‌هایش بپذیرد. خود می‌گوید:

ضعف اعصاب من، علتش مقاومتی است که در مقابل فشار محیط می‌کنم ... من باید از مردمی که با نگاه‌ها و زخم‌زبان‌هایشان آزارم می‌دهند، دور بشوم ... (فرخزاد ۱۳۸۳ : ۲۵۰-۲۵۱)

فرخزاد همچنین میان زندگی مرفه و حیات توأم با ناامنی معیشتی، ناگزیر به گزینش یکی بود. بین عشق و زندگی فارغ از آن نیز باید به یکی بسنده می‌کرد. او در همه دوراهی‌ها، رفتن در طریق ناهموار و دشوار را برگزید. حساسیت عاطفی شدیدی که در فروغ بود، باعث می‌شد که او نتواند یکباره خود را به انتخاب‌هایش بسپارد و از وسوسه بازگشت به راه دیگری که می‌توانست برگزیند، درامان بماند؛ او می‌گوید:

من آدمی هستم که خودم را توی جریان وحشتناک دیوانگی‌هایم انداخته‌ام و بیش از هر چیز به نیروی شگرفی فکر می‌کنم که دست‌هایم را راحت نمی‌گذارد و در درونم وجود دارد. من در میان پنجه‌هایش، موجود ضعیفی بیشتر نیستم ... (همان : ۲۷۴)

... من به این تسلیم می‌اندیشم، این تسلیم دردآلود / من صلیب سرنوشتم را / بر فراز تپه‌های قتلگاه خویش بوسیده‌ام ... («در خیابان‌های سرد شب» - تولدی دیگر)

فروغ همواره میان تردید و هراس می‌زیست. حالات دوگانه و عواطف متضاد در شعر فروغ، از هراس و تردیدهای او مایه می‌گیرند؛ گاهی خود را امیدوار، و زمانی دیگر، نومید نشان می‌دهد؛ گاه احساس خوشبختی می‌کند و گاه بدبختی خویش را ترسیم می‌سازد. وی درجایی از تولدی دیگر می‌گوید و جای دیگر، مرگ زودرس خویش را آرزو می‌کند. شادی و غم، احساس‌رهایی و اسارت، حضور در تاریکی و روشنایی، ایمان و بی‌ایمانی و دیگر حالات دوگانه، دوپارگی

روح و تعارضات عاطفی و دنیای متضاد فروغ را بازمی‌تابانند و حکایت از جدلی دارند که ذهن و روح وی را آشفته و مردد می‌سازد. جدال‌های درون فرخزاد، ناخواسته، به شعر او راه می‌یابند و تردید و هراسی دائمی را در آن تصویر می‌کنند. این ترسیم‌ها، حساسیت عاطفی او را نشان می‌دهند. نباید از نظر دور داشت که هراس و بحران‌هایی از این نوع، در شکل‌گیری شعر عاطفی فروغ تأثیر گذاشته و خلاقیت و استعداد هنری او را تقویت کرده است. از دیدگاه روان‌شناسی، «ایده‌ها تحت تأثیر فشار عاطفی با سرعت جریانی می‌یابد ... فشارهای عاطفی ... در تفکر خلاق ما مؤثر است. ... قسمت خلاق مغز بشر، به عواطف وصل گردیده و می‌تواند به وسیله عواطف به تحرک درآید ... بحران‌ها استعداد خلاقیت ما را بیشتر می‌کند ... اضطراب و ضرورت می‌تواند محرک عاطفی ما را شدت بخشد ...» (اسپورن ۱۳۶۸: ۱۵۹-۱۶۰)

همه هستی من، آیه تاریکی است

فروغ با همه دل‌بستگی که به زندگی دارد، مرگ را از یاد نمی‌برد. ناکامی و دشواری‌های زندگی، گاه روح و ذهن وی را با اندیشه‌ها و احوالی نومیدبار قرین می‌سازد. کودکی ناتمام فروغ و ازدواج زودهنگام و جدایی او از همسرش و مصائب و مسائل مختلفی که در حاشیه زندگی او وجود داشت، وی را در اندیشه‌های نومیدانه فرو می‌برد و گاه به دنیای شاعرانه او رنگی کدر می‌زد. او به مرگ می‌اندیشید و مرگ، دغدغه گاه به گاه خاطر او بود. برخی به استناد همین اندیشه‌ها، فروغ را شاعری پوچ‌گرا دانسته‌اند. اما مرگ‌اندیشی فروغ، بازتاب پوچ‌اندیشی و بیهوده دیدن زندگانی نیست، بلکه حاصل تأثر عاطفی وی در برابر مظاهری است که زندگی را بر او دشوار ساخته است. تردیدی نیست که فروغ عاشق زندگی بوده است. گفته‌اند او «شاعر عشق و مرگ است» (باباچاهی ۱۳۶۷). اندیشیدن به مرگ، طبیعی‌ترین عکس‌العمل زنی حساس در برابر زندگی ناسازگار و مظاهر ناخوشایند است. پرداختن به زندگی و جزئیات آن و شکل دادن به آرزوهای مختلف در ساحت آن، اشتیاق فرخزاد را به زندگی باز می‌گویند. موضوعاتی چون عشق، خوشبختی، جوانی، امید، ایمان، کودکی، تولد و ...، همه، نشانه‌های اشتیاق وی به زیستن هستند. او نه بر ذات زندگی که بر شیوه آن معترض است. فروغ اگرچه گاهی ناامید و پریشان به زندگی می‌نگرد، اما زندگی برای او امری بیهوده نیست. او فقط «بیهودگی را لو می‌دهد و بزرگ می‌کند. این را نمی‌توان پوچ‌انگاری نامید؛ چون کسی که به پوچی هستی معتقد باشد، از بی‌عاطفگی هم رنج نمی‌برد. این در واقع یک نوع اعتراض و اعلام نیاز برای زندگی دیگری است ...» (مشرف ۱۳۷۷)

همه هستی من، آیه تاریکی است / که تو را در خود تکرارکنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد / ... زندگی شاید / یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیل از آن می‌گذرد / ریسمانی است که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد / زندگی شاید طفلی ست که از مدرسه برمی‌گردد ... در اتاقی که به اندازه یک تنهایی ست / دل من / که به اندازه یک عشق است / ... دست‌هایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهم شد می‌دانم. (تولدی دیگر)

کودکی فرخزاد نیز با ناکامی توأم بوده است. او آن‌گونه که باید، کودکی نکرده و از دوران کودکی خویش جز حسرت، توشه‌ای برنگرفته است. نوستالژی کودکی، خود را در ابعاد مختلف شعر فرخزاد می‌نمایاند. کودکی، هیچ‌گاه در نگاه فروغ رنگ نمی‌بازد و او آن را فراموش نمی‌کند. او «از شاعرانی بود که هرچه به دوره کمال شعری نزدیک‌تر می‌شد، هم حس و حال و هم زبان کارهایش، بیشتر با کودکی پیوند می‌یافت.» (رجب‌زاده ۱۳۷۴: ۱۵). انتظارات وی از کودکی برآورده نشده و او به‌طور طبیعی و به‌حد کافی کودکی نکرده است. شرایط خانوادگی فروغ، چنان نبود که مجال کافی و مناسب برای کودکی کردن به وی داده شود:

... کودکی / در اولین تبسم خود پیر گشته است / و قلب - این کتیبه مخدوش / که در خطوط اصلی آن دست برده‌اند / به اعتبار سنگی خود، دیگر احساس اعتماد نخواهد کرد ... («دیدار در شب» - تولدی دیگر)

فروغ این نقصان را از همان کودکی، با تعارض و تشویش، آشنا می‌کرده و زمینه‌های ناسازگاری و بروز واکنش‌های عاطفی ناسازگار را در او به‌وجود می‌آورده است. ازدواج زود هنگام و درگیری وی با احوال و عواطف عاشقانه‌ای که به ازدواج انجامید، از همین امر مایه می‌گیرد.

پایان سخن

تجلی عاطفه در شعر فروغ، بیشتر از آنچه نشان داده شد، وجود دارد. شعر فروغ با همه ویژگی‌هایی که دارد، بازتاب عواطف و احساسات بی‌پروا و بی‌ریای وی است. او شاعر نسل تازه زنان در ادب فارسی و میراث‌دار عواطف پاک و بی‌آلایش زنان ایرانی در طول تاریخ است. همه ابعاد و عناصر شعر او با عاطفه زنانه گره خورده است. او در هیأت یک منتقد زن، شعر سروده و مسائل مختلف زندگی انسانی را با جهان‌بینی عاطفی خویش نگریسته است. فروغ توانسته است تجربه و احساس‌های فردی خود را تا حد درد و احساسی عمومی توسعه دهد. عناصر مختلف شعر او، اعم از اندیشه، تحلیل، زبان، موضوعات و مضامین و تصویرهای شعری او، از عاطفه سرشار وی مایه گرفته‌اند. «تصاویر او ... تصاویر و تجربیات عاطفی هستند که می‌توانند به‌صورت تجربیات عمومی درآیند.» (براهنی ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۴۴). عاطفی بودن، کلام فروغ را با صمیمیت و صداقتی کم‌نظیر پیوند زده است. او شاعری اصیل با زبانی صمیمی است که «اصالت و صمیمیت، دو همزاد شعر او ...» (زرین‌کوب ۱۳۵۸: ۲۱۱) بوده و پیوندی ناگسستنی با عواطف زنانه وی یافته‌اند. او از خود، آرزوها و احوال خویش به‌سادگی و صادقانه سخن می‌گوید؛ بی‌آنکه چیزی را کتمان کند. فروغ، آغازی عجیب و پایانی دردناک داشت. او زودتر از آنچه تصور می‌رفت، حیات را بدرود گفت و جای خود را در زندگی و هنر، برای همیشه خالی گذاشت.

کتابنامه

- اسبورن، الکس اف. زمستان ۱۳۶۸. پرورش استعداد همگانی، ابداع و خلاقیت. ترجمه حسن قاسم‌زاده. چ ۱. تهران: نیلوفر.
- باباچاهی، علی. تیرماه ۱۳۶۷. «جریان‌های شعری از دهه چهل تا امروز». ماهنامه آدینه، ش ۲۵.
- _____ . ۱۳۷۷. گزاره‌های منفرد (بررسی انتقادی شعر امروز ایران). چ ۱. تهران: نارنج.
- براهنی، رضا. ۱۳۶۳. تاریخ مذکر. تهران: اول.
- _____ . ۱۳۷۱. طلا در مس (سه‌جلدی). ج ۲. چ ۱. تهران: نویسنده.
- حائری، سیدهدای. بهمن ۱۳۳۳. شاهکار شاعران ایران، ۱ (زیباترین اشعار فروغ فرخ‌زاد). تهران: کتاب زمان.
- حریری، ناصر. ۱۳۶۶. هنر و ادبیات امروز (گفت و شنود با داریوش آشوری). چ ۱: کتابسرای بابل.
- _____ . ۱۳۶۶. هنر و ادبیات امروز (گفت و شنود با سیمین دانشور). چ ۱: کتابسرای بابل.
- _____ . ۱۳۶۸. هنر و ادبیات امروز (گفت و شنود با مهدی اخوان‌ثالث). چ ۱: کتابسرای بابل.
- _____ . ۱۳۶۶. هنر و ادبیات امروز (گفت و شنود با محمود آزاد تهرانی - م. آزاد). چ ۱: کتابسرای بابل.
- دیچز، دیوید. ۱۳۷۰. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چ ۳. تهران: انتشارات علمی.
- رجب‌زاده، شهرام. پاییز ۱۳۷۴. «شناخت فضاهای کودکانه در شعر فارسی»، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، س ۱، ش ۲.
- زرین‌کوب، حمید. ۱۳۵۸. چشم‌انداز شعر نو فارسی. چ ۱. تهران: توس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۳. شعر بی‌دروغ، شعر بی‌تقاب. چ ۴. تهران: جاویدان.
- سارتر، ژان پل. ۱۳۵۵. ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. چ ۱. تهران: کتاب زمان.

- شمس لنگرودی، محمد. ۱۳۷۸. تاریخ تحلیلی شعر نو. ج ۲. ج ۲ و ۳. تهران: مرکز. صادقی، بهرام. خرداد ۱۳۳۵. «انتقاد بر انتقاد دکتر میترا»، انتقاد کتاب، ش ۶. فرخزاد، فروغ. ۱۳۳۳. «نامه فروغ به امید ایران»، امید ایران، دوره چهارم، ش ۳۳. _____ . اسفند ۱۳۳۵. دفترهای زمانه (آرش ۱۳)، دفتر اول (شعر) (گفت و شنود فروغ فرخزاد با م. آزاد). گردآوری سیروس طاهباز. _____ . ۱۳۵۲. ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (مجموعه اشعار). تهران: مروارید. _____ . ۱۳۵۷. دیوار (مجموعه اشعار). ج ۹. تهران: امیرکبیر. _____ . ۱۳۶۳. تولدی دیگر (مجموعه اشعار). ج ۱۴. تهران: مروارید. _____ . ۱۳۸۱. مجموعه اشعار فروغ. به کوشش جمشید علیزاده. ج ۱. تهران: آیدین. _____ . اردیبهشت ۱۳۸۳. اولین تپش‌های عاشقانه قلبم (مجموعه نامه‌های فروغ به پرویز شاپور). به کوشش کامیار شاپور و عمران صلاحی. ج ۴. تهران: مروارید. گرو، لئون گابریل. اردیبهشت ۱۳۷۲. «نقد و شهود شاعرانه»، ترجمه پروانه صالحی، ماهنامه شعر، س ۱. ش ۲. گریس، ویلیام ج. ۱۳۶۳. ادبیات و بازتاب آن. ترجمه بهروز عزب دفتری. ج ۱. تهران: آگاه. مختاری، محمد. ۱۳۷۲. انسان در شعر معاصر. ج ۱. تهران: توس. _____ . ۱۳۷۸. چشم مرکب (نواندیشی از نگاه شعر معاصر). ج ۱. تهران: توس. _____ . ۱۳۷۸. هفتاد سال عاشقانه (تحلیلی از ذهنیت غنایی شعر معاصر). ج ۱. تهران: تیراژه. مشرف، مریم. ۱۳۷۷. «ادبیات پوچی: نگاهی دوباره»، ماهنامه دنیای سخن، ش ۷۹. پرهام، سیروس (میترا). ۱۳۵۵. رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات. ج ۴. تهران: نیل. یزدانی، زینب. ۱۳۷۸. زن در شعر فارسی. ج ۲. تهران: فردوسی.